

شرط ورود به جامعه‌ی مدنی

مسعود تهرانی

می‌توانیم برای ورود به هر مرحله‌ای از مراحل اجتماعی و تاریخی شرایطی لازم است. ورود به جامعه‌ی مدنی هم شرایطی دارد تا با تمکین به آن پیامدهای دلخواه به دست آید. در غیر این صورت رستاخیز جامعه‌ی مدنی بیشتر در حرف و لفظ و گاه یک امر وارداتی و به شکل مونتاز آشکار خواهد شد. از آن بدتر اگر انسان‌ها آن شرایط لازم را نداشته به شکل ابزار ایدئولوژیک به منظور به دست آوردن قدرت درآید.

روزی رفته بودم مغازه لولا فروشی برای خرید تا خواستم بگویم، «آقا یک لولا برای در دستنویی بدهید» مردی از در وارد شد و گفت: «یک برگ سنبا تهای چوب لطفاه» و سنبا تهاش را خرید و رفت. وقتی که داشت مغازه را ترک می‌کرد کسی دیگر که عینک پستی به چشم داشت و بیراهتی سفید، سر رسید و بدون این‌که به من توجهی کند که دهنم با باز کرده بودم و کلمه آقا داشت از آن می‌ریخت بیرون، گفت: «قربونت یک قوطی رنگ‌لا»^(۱)

پیش خود فکر کردم یعنی این طوری می‌شود وارد جامعه‌ی مدنی شد؟ چگونه راننده‌های که در جاده و خیابان و سر چهار راه تنها خود را در شهر می‌بیند، آن چنان کودک‌پار، بار تنها دیگران را عامل قانون شکنی می‌پندارد، می‌تواند وارد جامعه‌ی مدنی شود؟

با این مقدمه، نخستین شرط ورود به جامعه‌ی مدنی، به قول شادروان محمد سختراری، مرگ حضور دیگری است. یعنی پیش‌دستی در دین و آگاهی از وجود دیگری در عرصه‌ی اجتماعی. اما این آگاهی و دیدار میسر نمی‌شود مگر این‌که که انسان چشم دین دیگری را داشته باشد. یعنی شفاعت دید و توشه‌ی آگاهی‌اش فراتر از گرانگاه خود برود. دوم موقعی که انسانی را دید او مانند خود ببیند نه همچون شیء (Object) و موجودی که در حاشیه‌ی زندگی و جامعه‌ی زیست می‌کند (یعنی قدرت انتزاعی کردن داشته باشد). سوم این‌که آن انسان حق و حقوقی دارد درست مانند حقیق او. چهارم انسان‌ها با بالغ و لایق ببیند نه کودک و نادان. در این جاست که مدنیت نخست مکتب و آگاهی و عشق و فرا گرفتن احترام به غریبه‌ای است که او را

آن‌ها از کلیتی زاده شده‌اند و از دنیایی که چه بسا شناختش بسته بندی شده است (یا این‌که دنیایی که شناختش با شور میسر می‌شده) بدون این‌که نیاز جدی برای کشف و شناخت در غالب‌های نوین عقلایی باشد.

به هر حال، اگر اجتماع بخواهد آقا بالا سر داشته باشد (دست کم از نوع مرئی آن) دیگر اجتماع نیست. خانواده یا قبیله است یا یک چیز شلم و شورایی که گروهی پدر و پسر قایت به جان هم می‌افتند و اگر آن جامعه خوشبخت باشد سرانجام مردم یتیم می‌شوند.

بنابراین، بیرون رفتن از خویش رشد است، یعنی پذیرش مسئولیت و کشف دنیایی که با دنیای بسته و از پیش ساخته شده‌ی قبیله‌های فوق می‌کند. فرق قبیله و جامعه این است که جامعه از باید ساخت (انلاطرون، عایز) و آگاهانه هم باید ساخت و وارد آن شد. خمیره‌ی ساختار این اجتماع، فرق و تفاوت است. قانون هم برای همین وضع می‌شود این البته تعریف سنتی جامعه مدنی است که سبب راهکاری برای ایجاد نظم صلاح‌جویانه سیاسی می‌شود. تعریف جدید جامعه‌ی مدنی، اما اشارت بر تمکین نهادهای مستقل از قلمرویی نهادهای دولتی دارد به عبارت دیگر به وجود آمدن نهادهای خود فرمان قانونی غیردولتی که خوشبخت طلب نیستند و خودجوشند که همواره در تنش با یکدیگر و نهادهای دولت به سبب مسویرت، البته سنتوت با اعمال محدودیت‌هایی فعالیت آن‌ها را مقدور می‌سازد.^(۲) پس درک تفاوت‌ها و دیدن آن‌ها، یعنی تبیین قدرت مردمی در تفاوت‌ها و تمایز قدرت دولتی و مردمی چه از نظر روانشناسی و چه از نظر علم جامعه‌شناسی، ما را به حوزه‌ی مدنیت نزدیک می‌کند. به عبارت دیگر، این‌ها سبب می‌شود که جامعه از حالت شکندگی (استی) بیرون بیاید و انعطاف‌پذیر شود.

اما این انسان ناتوان، که به شکل نماندن، قرن‌ها تعیین هشی‌اش در بیوند آشکار یا پنهان با قدرت بوده است، می‌تواند تاب تحمل دیگری را به عنوان یک فرد متعارف اجتماعی داشته و عرصه وجود او را ببیند؟ انسان ضعیف اسیر و با گیر خویش است و نمی‌تواند از خود (id) غافل شود (همان‌طور که او مدلم باید مراقب رفتار کودک خود در خانه باشد). یا این‌که تنها موقعی با این اجتماع می‌نگازد که در کمین گسب قدرت و ابزوری برای خود باشد.

بسیاری که جامعه باید برای سوارها و ایدئولوژی‌های مختلف باشد و معنی این برای بیان آن‌ها؛ وگرنه جامعه، اصلاً به معنی واقعی کلمه، جامعه نیست؛ و انسان که قبیله‌ای فکر می‌کند و کلی نگر است دشواری می‌تواند وارد این فضا شود اگر هم وارد شود، به گونه‌ای شروع به تخریب و تهدید می‌کند. یا او همان‌طور که به آن اشاره شد، وارد جامعه می‌شود به دنبال کمیاری گمشده‌اش (قدرت) و آن را که به دست آورد دیگر نمی‌تواند از آن جدا شود (زیرا شکوه و زندگی خود را یافته). بگذریم از این که

قبلاً ندیده و نمی‌شناسیم. از بستگان هم نیست (یعنی کم شدن فاصله زندگی اجتماعی Public و خصوصی Private). جامعه‌ی رسیده و بالغ بر این پایه شکل می‌گیرد.

شرط دیدن چیست؟ شرط دیدن شاید مانند شرط خریدن چیزی باشد که اول انسان نیاز به پول و مایه دارد تا آن چیز را بخرد. دیدن دیگری نیاز به مایه دارد شع و وجود انسان (ego) باید به اندازه کافی نورانی باشد تا آن نور از محدوده‌ی محور خود (id) پا فراتر بگذارد و تیرگی اجتماع (غریبه و ناشنا) را روشن کند و به دیگران بتابد. درخشندگی شع و وجود که کم باشد، گوهر انسان تنها با سوسویی که همان تزلای زنده ماندن است روشن می‌شود و پس، با بگذراند بگویم این ناتوانی و هستی بی‌برمق چنان در وضعیت تاریخی عقب‌افتادگی و دلندگی ماقبل تمدن و ناآگاهی قرار دارد که نمی‌تواند (بدون) به خطر انداختن اساس و حرمت جامعه) گامی آن نوسی و خود خود بگذارد.

شرط جامعه‌ی مدنی و بافت آن اصلاً یعنی این‌که انسان بتواند از خود و خودی (به طور سازنده) بیرون رود و امکانات بیرون رفتن از خود را در اختیار داشته باشد. «غریبه‌ها را (چون خودی) ببیند و با آن‌ها معاشات کند و به جامعه احترام بگذارد. هر چه فرد بیشتر دارای این اخلاقیات باشد و بیشتر توان دگرپسندی و دگر فهمی داشته باشد و بتواند با مردم مدار خودخواهی‌ها و دایره‌ی خویشان و هم مسلکانش بگذارد، اجتماعی تراست جامعه مدنی تر. این همان تربیت و ادب اجتماعی است که انسان باید با وضو به معرفی‌ی اجتماع وارد شود. وگرنه فرد خود (ای) سالار، بیشتر در وضعیت روحی عشق‌ریگی (توشی) زندگی می‌کند. هر چند در وضعیت عسجدی هم (که افراد به هم نزدیک‌اند)، به علت وجودی فاصله‌ها (بزرگ‌تر - کوچک‌تر) کسی کسی را نمی‌تواند تمام و کمال ببیند. این‌ها بیشتر در هر دو جا جایگاه‌های اختصاصی لفاظ و احترام یک سویه، و گسختگی در تمارقات گاه بی‌محتوا و مجاورهای پس‌مانده از دوران فئودالی و شناخت قرار دارند. اضافه این که اساس شناخت دنیای عشق‌ریگی معمولاً تشابهات است. فرد با معیارهای گروهی به دنیا می‌آید و با معیارهای گروهی نیز زندگی می‌کند.

چون دلیل و منطقی (ego) و همنوش نیست آن قدرت فاسد کننده و بازدارنده می شود یعنی قدرتی عارض و بیگانه که ریشه‌ای در اصالت انسان ندارد چیزی از خارج آمده تا شاید نیم من را من کند، پس می‌چسبد به آن، حتا اگر نیاز به ضحوت داشته باشد (آفرین این را ego alien می‌نامند.) یا بهتر بگوییم، این انسان، انسانی مسخ شده است که خود را در سوز تپلور حرمان‌هایش یافته است.

منی که تاکنون است همچون کودکان دو ساله (در خانواده اقتدارگر!) تاب حرکت مخالف و مخالفت را ندارد زیرا او با تکانی ممکن است سرنگون یا با قوی شمع و چویش خاموش و به نیستی رهسپار شود برای همین است که سرشت و طبیعت جامعه برای او تهدید کننده است و زمانی که به جامعه وارد می‌شود (به جای تحمل مخالفین و گفتگو با آن‌ها) یا زور می‌گوید یا سرکوب می‌کند.

موقعی که ملت یا قشری با اخلاقیات کودکیش (id) و یا با روحیات پدرمایش (ایرمن) وارد جامعه می‌شود شالوده نعلم جامعه در تضاد حد قرار می‌گیرد یعنی در این گونه جوامع چیزی جز همان اطاعت یا سرکشی و سپس سرکوبی، ساز و کار دیگری نمی‌بینیم. عدوی قلبی (ایرمن - سرکوبگر - پدر) قدرت را در دست می‌گیرد و بر اکثریتی (کودک - سرکش) حکومت می‌کند. در اصل، قدرت در قومی که هنوز وارد جامعه مدنی نشده در دست عدوی اندکی می‌ماند، همانند خانواده سنتی و روابط عشیره‌ای، تنها در هنگامه انقلابات است که مردم در قدرت سپه می‌شوند، هر چند در آن گیر و دار هم نه به عنوان شهروند بل به سان برادر و خواهر، در چنین شرایطی دولت ابتدا دولتی است مردمی بر پایه‌ی برابری، اما کم‌کم که شهرها (کودکی) می‌خواهد، یعنی وحدت جامعه که در ابر و دم غریبی فرو می‌رود، به تدریج آن چیزی که انسجام و وحدت را در جامعه مستقر می‌کند قوای قهریه می‌شود. بدین صورت، در جامعه‌ای که غریبه شده است، دولتی زایلیده می‌شود بیگانه که زورگیری را پیشه خود می‌سازد.

انسان ضعیفی که درک حضور دیگری را نداشته باشد، همان طور که اشاره شد، برای کسی (غریبه) حق زندگی قابل نیست و اجتماع، در تحلیل نهایی، به شکل بیمارگونه‌ای پخته مانند می‌شود به این صورت در یک اجتماع غریبه که بیوند ارگانیک بین افراد و بین نهادها و افراد کم و سست باشد آن‌ها می‌کنند که در ارگان حکومت و در رأس قدرتمند، یا در سلک نخبگان آن‌ها، از مردم جدا می‌شوند (همان طور که مردم از هم جدا و بیگانه‌اند.) یعنی برادر بازی که می‌ریخت شد، جامعه به غریبه و غریبه‌گری می‌شابد.

اما تنها مدنیت و قانون و نهادهای مستقل می‌تواند از پیامدهای سوء غریبه‌گری جلوگیری کند، نه اخلاقیات چاری و ساری در خانواده و زورگویی. یعنی اجتماع‌گرایی و قانون‌گرایی، دست در دست، بیوند ارگانیک و خوبی‌های نوین جامعه را

تشکیل می‌دهد.

بیوند ارگانیک مردم با مردم، و مردم با دولت، پیش درآمد رواج روح تساوی‌نگری، همان احترام به دیگری است که دست کم در پیدایش قانون مستور می‌شود یعنی قانون برای ابرام تساوی نمی‌آید بل که تساوی در بتن قانون جلوه‌گری می‌کند. به عبارت دیگر دولت، مدنیت نمی‌آورد، مدنیت، دولت را به شکل نوبت می‌آورد.

در غرب رشد عقل و قانون (یعنی رشد من یا ego) که به اعصار اصالت انسان و اصالت عقل مشهور شده، مبارزه بر ضد اتوریته و سطه اقتدارگرایی را به هر شکل و قواره‌ای به ویژه (قدرت خارجی) در دل داشته. پس قانون و جامعه مدنی نیاز روانی انسان (ego) را برتری رشد و رسانی آورده کرد و بر عکس، از آن گذشته، مبارزه این‌ها تا تنها در حیطه سرنگونی و مبارزه با ستم و زورگویی (اشکارا) و تغییر حکومت نبود بل که دگرگونی‌ها در بنیاد تمام نهادها و جامعه آغاز شده بود مثلاً مسأله دربار ماهیت خانواده در غرب در دوران انقلاب بزرگروزی، تغییر رابطه ی زن و شوهر و فرزند را نشان می‌دهد. دگرگونی‌های بیوند حاکم و محکوم و مبارزه بر ضد اتوریته در همه‌ی سطوح به چشم می‌خورد.

به این ترتیب قدرت باید از صافی (chatharsis) من و درایت و قانون بگذرد و جزء سطه‌گر و زورگویی از آن جدا شود. اکنون این قدرت می‌تواند برای رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به کار رود. این دگرگونی لازمه ورود به جامعه مدنی است. در جامعه‌ی مدنی همان طور که در بالا اشاره شد، نمی‌شود با اقتدارگرایی وارد شد، یعنی با خیمه‌های (منی) ضعیف و خودبین و وابسته. جامعه اقتدارگر، دارای قداست و اعتباری نیست و کسی به هستی آن احترام نمی‌گذارد. افراد بی‌پناه در معرض توخین و معیزی دایراند. حریم دیگری دیده نمی‌شود و زور و ترس حاکمیت برقرار می‌کند. در ضمن این که شخصیت ضعیف بیرون‌نگر است و دیگران را عامل پریشی و بدبختی خود و اجتماع می‌شمارد. بدین ترتیب، در جامعه اقتدارگر، توگیر و دار بحران‌ها (که این بحران‌ها در اثر بیگانگی حاکم و محکوم از یکدیگر است) همواره سخن از خرابکاری‌های دشمن و دست‌نشانده‌های بیگانه در میان است.

حالت آن که در جامعه مدنی همه افراد دارای قداست‌اند (یا باید باشند)، و هر فرد دارای حضور و حریم است (همان فریختگی ego) که کسی حتا نباید با نگاه به آن تجاوز کند (در این صورت افراد سوزده هستند نه آویزه و شی به مثلاً موقعی که زن در جامعه حریم و حضور نداشته باشد، یعنی حریم و حضور مدنی نداشته باشد، از هر سو به او تجاوز می‌شود. کودک هم همین طور. در جامعه‌ی اقتدارگر، زن و کودک به عنوان شیء، هر دو نشانه‌ای از نفس اماره (همان id) دارند که معمولاً با سرکوبی و زور باید مهار شوند. قبلاً اشاره شد که شهر و جامعه را انسان‌ها با آگاهی می‌سازند. همان طور که خیمه‌ی

منش خویش (ego) را با آگاهی می‌سازند که از حالت شیء بودن بیرون بیایند. در جوامع اقتدارگر مردم به دست تسلیم می‌شوند، ضعیف تر، ضعیف، و قوی قوی تنها با ابزار زور قوی است که در این صورت خیمه سطله‌گری دارد شاید از نقطه نظر جامعه‌شناسی، این تقسیم‌بندی نامأنوس باشد. شاید هم جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی اقتدارگر را باید بر پایه‌ی روابط قدرت و روانشناسی قدرت مورد بررسی قرار داد.

اما مطالعه روانشناختی در معادله‌ی ضعیف تر، ضعیف، و قوی چیست؟ در روانشناسی زیگموند فروید، روانکاوانه‌ی انوشی، شخصیت انسان از سه جزء اصلی درست شده است. یکی غرایز (جنسی) و امیال کودکی (یعنی id) است، جزء دیگر اورتگ عقل و منطقی و دایره‌ی میمیزی است (من یا ego) و سومی جایگاه جویزی شبیه وجدان و اخلاقیات پدیده (من برتر یا super ego) می‌باشد. در تطبیق با معادله‌ی بالا، در بافت اجتماعی اقتدارگر، کودک (id) جزء ضعیف تر، عقل (ego) عنصر ضعیف، و پدر یا رهبر (super ego) قوی نوعی یا سلطه‌گر است.

در جامعه اقتدارگر به علت ناتوانی منش افراد (ego) یا بی‌رنگی قانون و در محاقی قرار گرفتن عقل، نفس امیال و غرایز و آرزوها (id)، رویا و دولت (یا ایرمن) می‌ایستد و دولت تا آن جا که می‌تواند آن امیال و خواسته‌ها را سرکوب می‌کند. (که این اعتراض و تضاد البته با پشت جامعه مدنی سر جنگ دارد) با این حال، این سرکوبی راه به جایی نمی‌برد چرا که غریبه‌ی آن امیال و خواسته‌ها، معمولاً توسط افراد غریبه و کسانی که مشورتی ندارند، انجام می‌گیرد بنابراین فرد مقاومت می‌کند و روز به روز ناراضی‌اش از دولت (ایرمن) تشدید می‌شود. برای همین است که در جامعه اقتدارگر (از نقطه نظر روانشناسی) ملت دائم به فکر سرنگونی دولت است. در صورتی که اگر فرد (من) برتا باشد یعنی جامعه مدنی و متشکل از حضور فعال شهروندان گردد و عقل و قانون حکم فرمایند، همچنین فردیت تقدس و حریم داشته باشد، مردم دیگر در بیگانگی به سر نمی‌زنند، یعنی عقل سلیم انسان (ego) می‌تواند به خواسته‌های سواشش و انتظارات حکیمانه‌ی پدر به ناپوی بنشیند و با آن‌ها در چهارچوب قانون سانسور کند که برای رشد فرد و جامعه مفید باشد و پدر - دولت را از سرکوبی باز دارد. در این صورت است که جامعه‌ای یا می‌گیرد که به کار برهن زور بی‌صرف و آزادی روان و رایج می‌شود.

زور و تهدید با منش سالم فرد متعارف جامعه مدنی سازگار نیست، چون پدر (ایرمن) دیگر یاری قدرت زورگویی ندارد. این من، یعنی فرهستی عقل و تفکر است که حکم می‌راند و قانون وضع می‌کند. در این صورت پدر (من برتر) به جای پیروی از سنت زورگویی و چیره‌دستی، به یاری انسان می‌شابد تا قانون اجرا شود. در این نوع جامعه خود پدر، در اصل،

نماد اجرای قانون و ستایشگر عقل و مدنیت است. سؤال این است که آیا مطرح شدن مبحث جامعه مدنی و قانون و کثرت‌گرایی و مسئولیت‌پذیری و غیره این روزها ابزاری در دست اقتدارگرایان است، یا این‌که من از برای این عرض این چند دهه رشد کرده که می‌خواهد به طور جدی و فعال و آگاه برای واگذاری قدرت وارد جامعه شود؟ بر اساس شواهد می‌توان به نتیجه رسید که آن من در طول این دوران به دگرگونی‌های بنیادینی دست یافته است. نمونه بارز، کم شدن سلطه گری و واگذاری قدرت در خانواده، مدرسه و در محل کار، و غیره است. صحبت‌های آقای خامنه‌ای از جامعه مدنی، قانون‌گرایی، مسئولیت، تسامح، شمول، گفتگو، و غیره حکایت از همین دگرگونی‌های ژرف اجتماعی (دست کم در بعضی طبقات و قشرها) می‌کند.

با تمام این‌ها، موقعی که یک بسیجی و یا یک مأمور نیروی انتظامی جلوی دختر و یا پسر جوانی را در اماکن عمومی می‌گیرد و یا در کوی و برزن گماشته می‌سوزی پای روابط خصوصی افراد می‌شود، نهال عقل و مسئولیت نمی‌تواند رشد کند. یعنی با ترس از پلیس و ابلیس دشوار می‌شود یا به جامعه‌ای مدنی گذاشت.

آیا می‌شود راننده‌ها از همین امروز حضور عابر پیاده را در خطوط ویژه در خیابان‌ها نادیده نگیرند و برای رد شدن عابرین بایستند و به شهروند بودن خود افتخار کنند یا شهروند بودن خود را با احترام به دیگری - به یک غریبه - ثابت کنند؟ در این‌گونه تمرین‌هاست که در جامعه همکاری و هماهنگی ایجاد می‌شود.

منشأ منیت

زمانی که فرد در اثر سرکوبی (های ایرمن) رشد نکند یعنی رشد شخصیت عظیم بیامد، روان انسان صحنه‌ی تاخت و تاز امیال می‌شود برای همین است که در بعضی از بحث‌های عرفانی همیشه صحبت از ترک‌تازی نفس اماره و مبارزه و راهی‌ها از

آن به میان آمده است. این مبارزه که به سرکوبی برامان خواسته‌های ناب انسانی می‌انجامد مهار کردن دشوار است که نیاز به اراده قوی و ریاضت دارد.

غریز و امیال کودک چایگاه و مبین منیت است که در شرایط وجود استعداد و عدم رشد (من) به شکل یک بیماری اجتماعی در می‌آید. یعنی سرکوبی شدید سرخوشی‌های طفولیت، منشأ خوبی‌دینی خودخواهی می‌شود به عبارت دیگر، من یا شخصیت انسان در جایی به شکوفایی می‌انجامد که از ابتدای ترک‌پوشش، سرکوب و تنبیه یا دم به دم مؤاخذه و تادیب نشود یعنی خودفرمان بار بیاید. در این صورت است که کودک رشد اجتماعی می‌کند. اگر این غریز سرکوب شوند و من به بالندگی نرسد کودک به همان حال رشد نیافته‌ی سابق باقی می‌ماند و بزرگ می‌شود تنها باید دور از چشم پدر، معلم، یا دولت (ایرمن) به سر برد. در این جوامع، انسان هر زمان که بترسد و سرکوب شود بالغ‌است، وگرنه کودک دست از سروا بر نمی‌دارد یعنی نفس اماره - شیطان صفتی - منیت. این جامعه از مدنیت به دور است. زیرا جامعه مدنی و انسان‌های بالغ می‌سازند.

بنابراین در این جامعه خشونت رشد می‌کند. ساماندهی و نظم اجتماعی دشوار می‌شود چرا که کودکانی بزرگ‌نما پشت فرمان ماشین‌اند یا در مسند قدرت و یا در گروه‌های سیاسی فعالیت می‌کنند. این‌ها در پی نیاز و گمشده‌ی ازلی خود هستند. در این جا سؤال دیگری پیش می‌آید و آن این است که چرا خودخواهی‌ها سبب رشد انسان و توسعه‌ی جامعه نمی‌شوند؟ یعنی اگر انسان همه چیز را بر سرای خودش بخواهد باید بالیده شود خودخواهی‌ها، البته در دوران کودکی نیاز انسان را به رشد برآورده می‌کنند. این طبیعی‌ست. اما هنگامی که کودک بزرگ شد و به اجتماع گام گذاشت، رشد او دیگر از حالت طبیعی و غریزی خارج می‌شود در این جا بالندگی فرد بستگی به رشد انسان‌ها (تمام انسان‌ها) و اجتماع و نهادهای آن به طور عام دارد و این رویش تنها با گسترش آزادی و قانون میسر

می‌شود بنابراین خودخواهی در این جا سد راه شکوفایی اجتماع است، و در این صورت قوانین و عدالت اجتماع تازه می‌ماند. در جامعه‌ای که داگری و برابری نباشد و هر کس برای خویش زندگی کند، افراد آن جامعه تنها در پی نیازهای زنده ماندن هستند نه رشد کنونی. انسان اگر بنا باشد هر کاری را که تنها برای او مفید و سودبخش است انجام دهد دیگر نه عقلش رشد می‌کند نه جامعه.

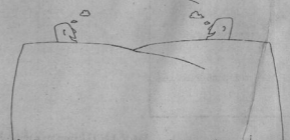
رشد شخصیت یا رشد من

در جامعه اقتدارگرا، همان‌طور که اشاره شد، شخصیت ضعیف انسان سبب دو قطبی شدن اجتماع می‌شود دو قطبی که در ناچوری و تنش مدام است. یک قطب که تجسم حاکمیت است و با بهره‌وری از فرهنگ گذشته و سنت می‌خواهد بر انسان سروری کند، و قطب دیگر که مایه‌ی حیات و زنده‌رویی است و محکوم و زیر فشار و سلطه‌ی قطب دیگر، بنابراین در اجتماع قطبی غریز و علائق ناب انسانی نادیده گرفته می‌شود زیرا فرد با بد انتقارات سنت و آرزوهای ایرمن را برآورده کند.

بنابراین برای رشد من باید دلبستگی‌های ناب خود را کشف کرد زیرا قدرت و ابروی انسان در گرو پرورش و آشکاری این دلبستگی‌ها است. یعنی علائق و کوشش در راه رسیدن به آرزوها به انسان عزت نفس می‌دهد. پس برای شکوفایی باید کودک درون خویش را بالنده کرد، دوم انسان کوشش کند گام در مسافت شدن بردارد و کمتر از کسی کمکی بخواهد. خدا ز خدا (خدا را البته نباید برای کمک خواست. خواست. این زمین کردن خدا و آسمانی کردن نیازهاست).

رشد شخصیت ما سبب می‌شود که انسان خود را بدون نیاز به نیروهای بیرونی و بیگانه بشناسد. شخصیت برتا و قوی می‌تواند جلوی خودخواهی‌های نامتعادل، جاه‌طلبی‌های زیاد و انداز و ولست‌گی را بگیرد و از منسوخ شدنش برهد. من ذاتیم که خودخواهی و جاه‌طلبی و حسادت، تا اندازه‌ای برای زندگی سالم مفیدند. اما اگر هیچ‌چیز این‌ها زیاده از اندازه شود به زیانباری می‌گرایند. انسان که شخصیت ناتوان داشته باشد یا این حد و مرز را نمی‌داند و نمی‌شناسد یا تنها زبانت از خودخواهی‌ها بد می‌گوید و عملاً نمی‌تواند با آن‌ها رویارویی کند یا برای مقابله با خواهش‌های کودک درون دست به دامان به ریاضت و دشمنی با سوانحش می‌شود کودک، یا به قول معروفه هواهای نفسانی را بند می‌خورد و زبان‌آور به حال زندگی انسان. حال آن‌که اگر شخصیت رشد کند آن خواهش‌ها را به دنا هنجار نمی‌داند و با آن‌ها جوری کنار می‌آید که نه سیخ بسوزد نه کباب (همان‌طور که با کودک خود در خانه به گوناگونی معقولانه کنار می‌آید).

به در حال انسان زمانی دنبال هواهای نفسانی کشیده و تابع و پس رونده‌ی آن می‌شود که آن هواها را بی‌رحمانه سرکوب کند. تنها من یعنی عقل و منطق و قانون و من برتر به عنوان وجدان



بالنده انسان می تواند با کودک ما کنار بیاید نه همچون دشمن بل که به مثابه سوانحی که معذ حیانتند و شکوفایی روان و تنها در این شرایط است که انسان، به شکل نمادین، مدنی شده است و جامعه خصالت مدنیت گرفته است.

از طرف دیگر انسان موقعی رشد می کند که دارای آگاهی باشد. زیرامن تنها با آگاهی، شکوفایی مستمر پیدا می کند. بالندگی من یعنی آگاهی اجتماعی و کسی که متوجه حضورش در اجتماع است. پس دیگران را می بیند و به آن ها احترام می گذارد و حقوق آن ها را چون حقوق خود می بندارد. از دیگران در اجتماع نه بالاتر است نه پایین تر. نه کسی را بالا می برد (مرداسازی) و نه می گذارد کسی بر او سوار شود و او را پست کند (مردیاسازی). به این صورت اجتماع از حالت دو قطبی بودن (بالا و پایین) بیرون می آید. نه ذاتی و وسیله سلطه گری است و نه نادانی بهانه ای برای محکومیت. فرد به علت احترامی که برای دیگران قائل است به دشواری دوباره ای آن ها به ناوری می نشیند. او به خاطر حضور دلماش در برابر خود به خوبی دریافت که به جای این که به دیگران بپردازد و بخواهد دیگران را ارشاد کند با یاد به خویشترن برسد. این همان ابتدای بیومن راه فردیت و رشد است. انسانی انسان دیگر ارشاد و راهنمایی می کند که من ندارد و به قول معروف از خود بی خبر است. دیگر ناوری، همان بنیان شخصیت اقتدارگراست که از خود گریزان است و در نفی دیگران و تردید در اصالت آن ها می خواهد هویتی برای خود بسازد انسان هر چه بارور تر به تقایص خود آگاه تر. در پایان، اجتماعی مدنی است که ابتدا بتواند فاصله ی بین کودک و پدر، یعنی فاصله ی بین فرد و دولت را با گفتگو و حضور و دستاویز به عقل و قانون کم کند.

پانویس ها:

- 1- نویسنده ی این سطور خود همیشه هینک بنسی به چشم می گذارد.
- 2- John Keane, Civil Society. Stanford University Press, P.6, 1998.
- 3- در صورت سلطه گیری پدر یا رهبر یا نخبگان، و سرکوب شدن امیال، در جوامع اقتدارگرا بهتر است به جای واژه ی (super ego) مفهوم (supra ego) را به کار ببریم. در این جا، البته باید به این مطلب اشاره کرد که سرکوفتن امیال (repression) یا سرکوبی آن (oppression) فرقی دارد. سرکوفتن امیال لازمه پیشرفت اجتماعی است که حد و مرز آن سرکوفتن را من یا ego یا یاری super ego تعیین می کند. در صورتی که سرکوبی امیال به علت ناتوان بودن ego و همچنین super ego معمولاً توسط نیروها و ساز و کارهای بیرونی (supra ego) به شکل خشونت بر فرد اعمال می شود. supra ego در اصل تمایل دارد جانشین ego و super ego شود بنابراین، سرکوبگری و خشونت در خانواده، مدرسه و اجتماع دشمن خود انطباقی و مدنیت است.

نشر پانویس منتشر کرده است

جامعه شناسی مردم کرد

نوشته: مارتین وان بروین سن

ترجمه: ابراهیم یونسی

دعا برای آرمن

ابراهیم یونسی

کارلوتا و عشق

نوشته: جوانینی گوارسکی

ترجمه: جاهد جهانشاهی

بازگشت به خانه و کنولپ

نوشته: هرمان هسه

ترجمه: جاهد جهانشاهی

دستور زبان ادبیات فارسی

(کلاس اول، دوم و سوم راهنمایی)

نوشته: حشمت الله خیر

نشر پانویس منتشر کرده است

رؤیا به رؤیا

نوشته: ابراهیم یونسی

تاپو - بومه لیل

نوشته: سواراه ایلخانزاده

ترجمه: ابراهیم یونسی

تاریخ معاصر کرد

نوشته: مک داوول

ترجمه: ابراهیم یونسی

نشر پانویس آماده است

کلیه کالاهای فرهنگی هموطنان

خارج از کشور را با کارمزد نازل

ارسال نماید

تلفکس: ۲۴۴۰۴۷۹

E.Mail: nashrpaniz@accir.com